

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: خورخه کاسالز لانو
فرستنده: عثمان حیدری
۰۹ دسمبر ۲۰۲۰

«قضیه سرمایه‌داری است، بی‌شعور»



اما واقعیت‌های سرسخت نشان می‌دهند که «ترمیپسم» چیزی نیست مگر محصول تجزیه سرمایه‌داری و تولید عمقی خودکامگی و فاشیسم، که امروز از فن‌آوری برای تحریک افراد، از جمله طبقه کارگر - که زمانی از خرده نانی بهره‌مند بود که روسایشان از باقی جهان می‌دزدیدند - استفاده می‌کند؛ از مهاجرانی که پس از رسیدن به «رؤیای امریکائی» قادرند با تحقیر زندگی کنند تا آن‌را بر سر هم‌میهنان خود تخلیه نمایند و مانند برخی از آن‌ها به نفرت از زادگاه خود برسند؛ کسانی که جامعه مصرفی چنان آن‌ها را تحمیق کرده که گرمایش جهانی، تغییرات اقلیمی و کل علم را زیر سؤال می‌برند، و حتا یک بیماری کشنده را «آنفلوآنزای ساده» تلقی می‌کنند.

در کارزار انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده در سال ۱۹۹۲، یکی از دستیاران بیل کلینتن برای جلب توجه رأی‌دهندگان به مشکلات اقتصادی موجود، از عبارت «قضیه اقتصاد است، بی‌شعور» استفاده کرد. متعاقباً، این عبارت

به شعار انتخاباتی بیل کلینتن مبدل شد. همانطور که در متن زیر آمده است، نویسنده آن عبارت را با تغییر برای عنوان تحلیل خود برگزیده است.

گرچه نتایج نهائی نمایش رسانه ئی موسوم به انتخابات در ایالات متحده، که در آن دو حزب «به طور دمکراتیک» بر سر این رقابت می‌کنند که در چهار سال آینده کدام جناح دستگاه، بر آن کشور حکومت خواهد کرد و برای ادامه حکومت بر جهان فشار خواهد آورد هنوز روشن نیست، اما به موقع است که درک کنیم وضعیت چگونه به جایی رسید که کشوری که تا همین اواخر بسیار قدرتمند، «استثناءگرا»، سرمشق یک سنت قانونی و دمکراتیک بود، و نتیجتاً بسیاری در جهان (اکثراً بدون دلیل) از آن الهام می‌گرفتند؛ کشوری که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قادر شد، همراه با دولت‌های وابسته‌اش، خود را بر جهان تک‌قطبی تحمیل کند، امروز به چیزی که همیشه آنرا تحقیر می‌کرد- حتا زمانی که ارتقاء دهنده اصلی آن بود- به یک «جمهوری موز» (banana republic) مبدل شود؛ به چیزی که با این انتخابات قطعاً هاله دمکراتیک و حتا توانائی خود را برای رهبری افسانه‌ای که آفریده خود او است- «جهان آزاد»، غرب- از دست داد.

تأمل در این مورد که آیا ترمپ و «ترمپسم» برای آنچه که در سال‌های اخیر در ایالات متحده اتفاق افتاده مسؤول است، ضروری است؛ آیا این ادامه پوپولیسم‌های راست در جهان، و با آن‌ها امپراتوری بیگانه‌هراسی، نژادپرستی، طرد، تحقیر و نفرت از دیگران، و حتا از کسانی است که متفاوت می‌اندیشند؛ یا بالعکس، این پی‌آمد نظامی است که خودخواهی را می‌ستاید، آنرا برتر و تنها مروج اقتصاد و ترقی می‌داند، و آنرا تقدیس می‌کند، تا جایی که فرد را بدون آن که تصور کند مسؤول روابطی نشان می‌دهد که خود فقط یک آفریده آن است، گرچه خود را بالاتر از آن می‌داند.

برای درک آنچه که در «انتخابات» در ایالات متحده اتفاق افتاد، محیط و پی‌آمدهای آن برای این جهان، عبارتی که با تغییر به عنوان تیتل انتخاب شده است و در یک کارزار انتخاباتی در ایالات متحده در پایان قرن گذشته به کار گرفته شد، ما را تشویق می‌کند مضمون آنچه را اتفاق افتاد، آنچه مهم است، آنچه لحظه و زمان را مشخص می‌کند، درک کنیم.

مشخص است که تاریخ سرمایه‌داری از یک سلسله بحران‌ها تشکیل می‌شود که در آن حمایت‌گرانی و لیبرالیسم، لیبرالیسم و نظارت، لیبرالیسم و کینزگرانی، و حتا نولیبرالیسم و نوکینزگرانی ... و فاشیسم جای یکدیگر را می‌گیرند. به علاوه، نزدیکترین پیشینه دوران پر هرج‌ومرجی که در آن زندگی می‌کنیم، چیزی بود که بحران «ببرهای آسیا» نام گرفت و با شناور شدن پول تایلند- «بات»- آغاز شد و به باقی جهان سرایت کرد (یک پیشینه کمی قدیمی‌تر آن هیتلر است). در آن زمان، در آستانه قرن بیست‌ویکم، جهان در لبه بحرانی شبیه ۱۹۲۹ قرار گرفت، که می‌توانیم آن را در این عناصر خلاصه کنیم:

- رشد عظیم ثروت، همراه با به حاشیه رانده شدن لایه‌های هر چه بزرگتر جمعیت، از جمله بخشی از طبقه کارگر که در کشورهای «ثروتمند» زندگی می‌کرد.
- مبالغه خارق‌العاده پول در گردش، گرچه متمرکز در دست تعداد هر چه کمتری از مالکان بزرگ.
- حرکت‌های بزرگ سرمایه، بدون کشور، بدون پرچم، و حتا بدون مشخص بودن مالک، در جست‌وجوی سودهای سوداگرانه، آزاد، بدون هیچ‌گونه کنترل.

- تسریع روند تمرکز سرمایه، در یک مقیاس جهانی، با ظهور ادغام‌های عظیم- ادغام و تصاحب در میان بزرگترین شرکت‌های جهان- با قدرتی بیش‌تر از بسیاری از دولت‌های ملی، حتا بیش‌تر از کل مناطق و قاره‌ها.
- اولویت به سرمایه‌گذاری در سرمایه‌سودگران، به مثابه سرآغاز آنچه که به «مالی‌سازی» اقتصاد معروف شد.
- حداقل مصرف کم، حداکثر مصرف زیاد.

● آلودگی، گرمایش جهانی، تسریع نابودی محیط زیست، فاجعه زیست‌بومی در حال وقوع.

انطباق‌پذیری سرمایه‌داری و همگونی آن با محیط اطراف موجب تکامل و انطباق آن با شرایط شد، آنرا در سطح اقتصاد خرد حتا کارآمدتر و در سطح اقتصاد کلان کم کارآمد و نتیجتاً، هر چه بیش‌تر انحصاری کرد. نتیجه: تشدید تضادها و بحران ۲۰۰۷-۲۰۰۸.

رونقی که در جون ۲۰۰۹ (پیش از شروع دولت ترمپ) آغاز شد، به گفته «اداره ملی پژوهش اقتصادی ایالات متحده» طولانی‌ترین رونق از زمان شروع آن بود و رکورد ۱۲۰ ماه پیش از آنرا شکست، اما فقط با کمترین انباشت رشد در دوره، با کاهش چشمگیر در تولید صنعتی، با پی‌آمد افزایش بیکاری و کاهش دستمزدهای واقعی، و با افزایش چشمگیر بدهی خارجی. همه این‌ها- مهم نیست ترمپ چقدر درباره «موفقیت‌ها»ی خود (حتا پیش از آغاز ریاست جمهوری خود)، یا شکست الگوئی (که او قادر به درک آن نبود) لاف بزند- رئیس‌جمهور شدن او را ممکن کرد.

همه ویژگی‌هایی که قبلاً به آن‌ها اشاره کردیم، در دوره‌ای که از ۲۰۰۹ آغاز شد مطلقاً بدتر، و برای بشریت سنگین‌تر و برای سرمایه‌داری خطرناک‌تر شدند. از این‌رو، همایش معروف داووس، مجله فورتون، و حتا نیویورک تایمز پایان سیکل و مرگ نولیبرالیسم را اعلام کردند. بنابراین، بحرانی که در اوایل ۲۰۲۰ فوران کرد، با همه‌گیری ویروس کرونا- فقط در نتیجه و نه به علت آن، تشدید شد.

امروز «انتخابات» در جایی است که انتظار می‌رفت در «روز بعد» باشد. وضعیت برای بسیاری، از چپ و راست، محافظه‌کار و مترقی، دانشگاهی و روزنامه‌نگار، سمپات سرمایه‌داری، سوسیالیسم و حتا کمونیسم قابل پیش‌بینی بود؛ گرچه برای بخش بزرگی از تحلیل‌ها مشکل هنوز فقط یک پی‌آمد اشتباه «استثناء‌گرایی»، «نخبه‌گرایی و حتا منسوخ خود نظام انتخاباتی، دیکتاتوری دو حزبی، فساد نظام، و خودمرکزبینی است...

اما واقعیت‌های سرسخت نشان می‌دهند که «ترمپ‌بیس» چیزی نیست مگر محصول تجزیه سرمایه‌داری و تولید عمقی خودکامگی و فاشیسم، که امروز از فن‌آوری برای تحریک افراد، از جمله طبقه کارگر- که زمانی از خرده نانی بهره‌مند بود که رؤسایشان از باقی جهان می‌دزدیدند- استفاده می‌کند؛ از مهاجرانی که پس از رسیدن به «رؤیای امریکائی» قادرند با تحقیر زندگی کنند تا آن‌را بر سر هم‌میهنان خود تخلیه نمایند و مانند برخی از آن‌ها به نفرت از زادگاه خود برسند؛ کسانی که جامعه مصرفی چنان آن‌ها را تحمیق کرده که گرمایش جهانی، تغییرات اقلیمی و کل علم را زیر سؤال می‌برند و حتا یک بیماری کشنده را «آنفلوآنزای ساده» تلقی می‌کنند.

همان واقعیت‌ها که در بند بالا به آن اشاره کردیم نشان می‌دهند که بایدن و «بایدن‌سمو» نیز محصول تجزیه «اقتصاد بازار» است (ما از اصطلاح به خاطر ظرافت بیش‌تر آن، و با تشکر از ادواردو گالیانو استفاده می‌کنیم که با شوخ‌طبعی گفت: «... در زمان‌های دیگر سرمایه‌داری نامیده می‌شد و اکنون نام هنری اقتصاد بازار را یدک می‌کشد»)، زیرا دقیقاً قوانین و گرایش‌های آن بودند که به نولیبرالیسم، شکست آن انجامیدند، و نزول ایالات متحده آمریکا را تسریع نمودند.

این همان حقایقی است که بشر را ترغیب می‌کند - همان‌طور که رُزا لوکزامبورگ بیش از یک قرن پیش هشدار داد - بین سوسیالیسم یا بربریت انتخاب کند.

منبع: گرانما- تارنگاشت عدالت